

The 3 Tasks That Actually Matter

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

12 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1

key result areas

حوزه‌های کلیدی نتیجه

DEF

The small number of responsibilities in which good performance is essential for success in a role.

A business and productivity collocation, often shortened to KRAs; it focuses on outcomes rather than every activity on a task list.

FA

تعداد کمی از مسئولیت‌ها که عملکرد خوب در آن‌ها برای موفقیت در یک نقش ضروری است.
ترکیبی رایج در مدیریت و بهره‌وری است و بر نتیجه‌ها تمرکز دارد، نه بر تک‌تک فعالیت‌های فهرست کارها.

Client communication was one of Martin's key result areas.

ارتباط با مشتری یکی از حوزه‌های کلیدی نتیجه مارتین بود.

Identify your key result areas before planning the rest of your week.

پیش از برنامه‌ریزی ادامه هفته، حوزه‌های کلیدی نتیجه خود را مشخص کنید.

2

the weakest link

ضعیف‌ترین حلقه · نقطه ضعف اصلی

DEF

The least effective part of a connected system, which limits the strength or success of the whole.

A common metaphor from a chain; it can describe a person, skill, process or component and is often used with the definite article.

FA

کم‌اثرترین بخش یک سیستم به‌هم‌پیوسته که قدرت یا موفقیت کل آن را محدود می‌کند.
استعاره‌ای رایج از زنجیر است و می‌تواند درباره فرد، مهارت، فرایند یا یک جزء به کار رود.

Slow communication was the weakest link in an otherwise excellent service.

ارتباط کند، ضعیف‌ترین حلقه خدماتی بود که از هر جهت دیگر عالی بود.

Listening may be the weakest link in your English at the moment.

شاید در حال حاضر درک شنیداری نقطه ضعف اصلی انگلیسی شما باشد.

3

to drag something down

پایین کشیدن · باعث افت چیزی شدن

DEF

To reduce the quality, performance, mood or success of something larger.

An informal phrasal verb; the object may appear between drag and down, as in drag the team down.

FA

کاهش دادن کیفیت، عملکرد، روحیه یا موفقیت یک مجموعه بزرگ‌تر.
یک فعل عبارتی غیررسمی است و ترجمه طبیعی آن با توجه به بافت می‌تواند «باعث افت شدن» یا «پایین کشیدن» باشد.

One weak process can drag the whole project down.

یک فرایند ضعیف می‌تواند باعث افت کل پروژه شود.

Constant interruptions were dragging her productivity down.

وقفه‌های مداوم بهره‌وری او را پایین می‌آوردند.



4

to cap something

سقف گذاشتن برای چیزی · محدود کردن

DEF

To place an upper limit on the amount, level or growth of something.

Common in business, policy and performance contexts; unlike stop, cap allows progress only up to a maximum point.

FA

تعیین حد بالایی برای مقدار، سطح یا رشد چیزی.

در بافت‌های کسب‌وکار، سیاست‌گذاری و عملکرد رایج است؛ چیزی را کاملاً متوقف نمی‌کند، بلکه سقف تعیین می‌کند.

Poor communication capped the growth of his business.

ارتباط ضعیف رشد کسب‌وکار او را محدود کرد.

The company capped meeting time at thirty minutes.

شرکت زمان جلسه را به سی دقیقه محدود کرد.

5

to hand something off

واگذار کردن کاری به دیگری · تحویل دادن مسئولیت

DEF

To transfer a task, responsibility or piece of work to another person.

Common in workplace English and less formal than delegate; the object usually comes between hand and off.

FA

انتقال یک کار، مسئولیت یا بخش کاری به شخصی دیگر.

در انگلیسی محیط کار رایج و از delegate غیررسمی‌تر است و اغلب بر مرحله تحویل تأکید دارد.

Julia handed several routine tasks off to a colleague.

جولیا چند کار روزمره را به یکی از همکارانش واگذار کرد.

Before your holiday, hand the client account off carefully.

پیش از تعطیلات، حساب مشتری را با دقت به همکاران تحویل دهید.

6

to expand to fill the time

کش پیدا کردن تا تمام زمان موجود را پر کند

DEF

To grow in scope or duration until a task uses all the time available for it.

This structure is closely associated with Parkinson's Law and often suggests unnecessary delay, checking or polishing.

FA

گسترش یافتن در دامنه یا مدت تا جایی که یک کار همه زمان موجود را مصرف کند.

این ساختار با قانون پارکینسون ارتباط نزدیک دارد و اغلب به تعلل، بررسی یا پرداخت کاری غیرضروری اشاره می‌کند.

A two-hour task can expand to fill the whole day.

یک کار دوساعته ممکن است آن‌قدر کش پیدا کند که تمام روز را بگیرد.

Without a deadline, the research expanded to fill the month.

بدون ضرب‌الاجل، پژوهش تمام ماه را پر کرد.

7

friction

اصطکاک · مانع کوچک برای شروع

DEF

Small practical or mental obstacles that make an action harder to start or continue.

In productivity language, friction is metaphorical and often uncountable; removing friction means making the desired action easier.

FA

موانع کوچک عملی یا ذهنی که آغاز یا ادامه یک کار را دشوار می‌کنند.

در زبان بهره‌وری معنایی استعاری و معمولاً غیرقابل‌شمارش دارد؛ کم کردن اصطکاک یعنی آسان‌تر کردن رفتار مطلوب.

Missing files create friction at the start of the day.

فایل‌های گمشده در آغاز روز اصطکاک ایجاد می‌کنند.

She removed friction by preparing her gym clothes the night before.

او با آماده کردن لباس ورزشی از شب قبل، مانع شروع را از بین برد.



8

primed and ready

کاملاً آماده و مهیا

DEF

Fully prepared and able to begin or react immediately.

An energetic but neutral collocation; primed often suggests that preparation has created the right conditions for action.

FA

کاملاً آماده بودن برای شروع یا واکنش فوری.

ترکیبی پرانرژی اما خنثی است؛ **primed** نشان می‌دهد شرایط لازم برای اقدام از قبل فراهم شده است.*With the document open, Martin was primed and ready to begin.*

با باز بودن سند، مارتین کاملاً آماده شروع بود.

The team is primed and ready for the product launch.

تیم برای عرضه محصول کاملاً آماده و مهیاست.

9

back to back

پشت سر هم · بدون فاصله

DEF

One immediately after another, with little or no time between.

Common with meetings, calls, classes and events; it functions adverbially or before a noun as back-to-back.

FA

یکی بلافاصله پس از دیگری، با فاصله زمانی کم یا بدون فاصله.

با جلسه، تماس، کلاس و رویداد بسیار رایج است؛ پیش از اسم معمولاً با خط تیره نوشته می‌شود.

Julia scheduled her phone calls back to back.

جولیا تماس‌های تلفنی‌اش را پشت سر هم برنامه‌ریزی کرد.

We have three back-to-back meetings this afternoon.

امروز بعدازظهر سه جلسه پیاپی داریم.

10

to fall behind

عقب افتادن · از برنامه عقب ماندن

DEF

To fail to make expected progress or to become late with work, payments or a schedule.

An intransitive phrasal verb, often followed by on plus a task or with plus a continuing responsibility.

FA

پیشرفت نکردن مطابق انتظار یا عقب ماندن در کار، پرداخت یا برنامه.

فعل عبارتی لازم است و اغلب برای کار مشخص با **on** و برای مسئولیت ادامه‌دار با **with** می‌آید.*Martin was working constantly but still felt he was falling behind.*

مارتین پیوسته کار می‌کرد، اما باز هم احساس می‌کرد عقب افتاده است.

I fell behind on my emails during the conference.

در طول کنفرانس از پاسخ دادن به ایمیل‌ها عقب افتادم.

11

to set yourself up

شرایط را از قبل برای خود فراهم کردن

DEF

To arrange conditions in advance so that a future action or result becomes easier or more likely.

Often followed by for plus a noun or to plus an infinitive; context determines whether the expected result is positive or negative.

FA

از پیش شرایطی ایجاد کردن تا اقدام یا نتیجه آینده آسان‌تر یا محتمل‌تر شود.

اغلب با **for** و یک اسم یا با **to** و مصدر می‌آید؛ مثبت یا منفی بودن نتیجه را بافت مشخص می‌کند.*Prepare your files tonight to set yourself up for an easy start.*

امشب فایل‌هایتان را آماده کنید تا شروع آسانی برای خود فراهم کنید.

A realistic schedule sets you up to finish on time.

یک برنامه واقع‌بینانه شرایط را برای تمام کردن به‌موقع فراهم می‌کند.



12

to add up

روی هم جمع شدن • در مجموع زیاد شدن

DEF

To accumulate gradually until several small amounts or effects produce a significant total.

In this meaning it is intransitive; it can also mean that facts are logical, but that is not the sense used in the episode.

FA

به تدریج انباشته شدن تا چند مقدار یا اثر کوچک، مجموعی قابل توجه ایجاد کنند.

در این معنا لازم است؛ add up همچنین می تواند به منطقی بودن واقعیت ها اشاره کند، اما آن معنا در این قسمت منظور نیست.

Small switching costs add up to a serious loss of focus.

هزینه های کوچک جابه جایی بین کارها روی هم جمع می شوند و تمرکز را به طور جدی کاهش می دهند.

Ten minutes of daily practice adds up over a year.

ده دقیقه تمرین روزانه در طول یک سال روی هم جمع می شود.

